

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منا سلام الله ابدًا ما بقینا
و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی
علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم و نفوذ فوزاً
عظیماً.

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن
العصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعاً.

اللهم اجعل لنا قدم صدق عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون
الحسین علیه السلام.

بحث در استدلال به روایت مسعدة بن صدقه بود برای اثبات اشتراط وجوب امر به
معروف و نهی از منکر به تأثیر.

گفتیم سه مقطع از این روایت مبارکه دلالت می‌کند به حسب ادعای مستدلین و فعلاً کلام
در مقطع اخیر بود که «هَذَا عَلَى أَنْ يَأْمُرَهُ بِقَدْرِ مَعْرِفَتِهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَقْتُلُ وَ إِلَّا فَلَا» گفتیم
این استدلال مورد مناقشات عدیده است که باید بررسی بشود ظاهراً چهار مناقشه را
ذکر کردیم.

مناقشه‌ی پنجم:

مناقشه‌ی پنجم این هست که این حدیث مخالف کتاب است، اگر مفاد این حدیث این
است که باید تأثیر باشد تا وجوب باشد و جایی که تأثیر نیست وجوب نیست، این مخالف
کتاب هست، کجای کتاب؟ همان آیه‌ی 164 و 165 و 166 سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف، به
همان تقریبات ماضیه که گذشت.

خب اگر کسی دلالت آیات مبارکات سابقه را بپذیرد این اشکال خب هست که این مخالف
می‌شود با کتاب خدا و هر خبری که مخالف کتاب خدا است اگر مخالفتش به نحو اطلاق و
تقیید و عام و خاص نباشد موجب عدم حجیت خبر می‌شود، از شرایط حجیت خبر این

است مخالف با کتاب و سنت قطعی نباشد. و لکن چون تقدّم که گفتیم این آیات دلالت بر آن مدعا نمی‌کند بنابراین مخالفت این حدیث با کتاب خدا دیگر سالیبه‌ی به انتفاء موضوع می‌شود.

اشکال ششم:

اشکال ششم این هست که بعضی از قائلین به این که مطلقاً امر به معروف و نهی از منکر واجب است ولو یقین به عدم تأثیر داشته باشیم در پاسخ از این روایت این‌جور گفتند: کتابی است به نام الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فی فقه اهل البیت لشیخ نوری حاتم، نمی‌شناسم این مؤلف محترم را. ایشان این‌جور اشکال کردند؛ فرموده که این حدیث اگر دلالت هم بکند بر اشتراط، دلالت می‌کند بر اشتراط مرتبه‌ی ادنای از امر به معروف و نهی از منکر به تأثیر و آن مرتبه‌ی امر و نهی لسانی است و قولی است، این مرتبه را دارد می‌گوید اما دلالت نمی‌کند که اگر حالا تأثیری در مرتبه‌ی امر به معروف و نهی از منکر لسانی و قولی نبود بعدش دیگر آیا تکلیف به طور کلی از بین می‌رود؟ یا این که نه، منتقل می‌شود به ید، منتقل می‌شود به سلاح، مراتب بعدی، پس بنابراین از این روایت نمی‌توانیم استکشاف بکنیم که وجوب امر به معروف و نهی از منکر به جمیع مراتب مشروط است بلکه فقط مرتبه‌ی اولی که همان لسانی باشد که لابد ایشان مرتبه‌ی قلب را اصلاً خارج می‌داند از مراتب امر به معروف، می‌گوید آن که امر نیست. مراتب امر به معروف از لسان شروع می‌شود: قولی بعد یدی و بعد سلاحی، حالا به چه دلیل این حرف را می‌زنید که این برای آن مرتبه است؟ چون فرمود: «كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» از این روایت سؤال کرد دیگر، که این فرمایشی که جاء عن النبی(ص) که «إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» صحبت از کلمه‌ی عدل است، کلمه سخن است، لسان است اما ید را که دیگر نگفته، مرتبه‌ی بعدش که دیگر سلاح باشد که نگفته، «الظاهر من الحديث أنَّ مرتبة الامر و النهی الکلامی بقرینة قوله کلمة عدل لسلطان تسقط إذا لم یقبل منه و الحديث ساکت عن وظيفة المکلف بعد ذلک و هل أنَّه یجب أن ینتقل الی مرتبة الید و السلاح أم یسقط الوجوب کلياً» و بناءً علی الاول که فقط برای مرتبه‌ی اولی باشد و سقوط وجوب کلیاً نباشد «یکون ساقط مرتبة أدنی من مراتب الامر و النهی و هی مرتبة الامر و النهی الکلامی لا اصل الوجوب فلا یكون دليلاً علی دعوی اختصاص الوجوب باحتمال التأثير» این فرمایش ایشان.

عرض می‌کنیم به این که فرض می‌کنیم مطلب همین است که ایشان می‌گویند یعنی مرتبه‌ی ادنی را دارد می‌گوید مشروط به تأثیر است. آیا اگر مرتبه‌ی ادنی مشروط به تأثیر شد اولویت عرفیه ندارد که مرتبه‌های بالاتر مشروط است؟ شارع می‌گوید حرف می‌خواهی بزنی باید تأثیر داشته باشد حالا بخواهی بزنی، ضرب و شتم کنی آن نمی‌خواهد تأثیر؟ حالا دیگر بالاتر، سلاح می‌خواهی به کار ببری قطع عضو بکنی یا بکشی، حالا بکشی که دیگر تأثیر برای آن معنا ندارد. خب اگر عقلاً نگوئیم که اولویت عقلیه است اولویت عرفیه مسلم است و دلالت می‌کند اگر شارع فرمود امر و نهی لسانی و کلامی مشروط است به تأثیر و قهراً تا علم به تأثیر نداشته باشی برائت داری. آن وقت مراتب بعد را نمی‌گوید؟ بنابراین این اشکال درست است که گفته کلمه عدل، آنچه که مورد سؤال است کلمه عدل است اما روشن است که وقتی این مشروط شد بقیه مراتب هم به اولویت عرفیه مشروط می‌شوند. پس از این اشکال هم می‌توانیم به این وجه تخلص بجوئیم.

اشکال آخر:

س: ...

ج: نه، حالا کسی، اولویت دیگر چون هست. وقتی که اولویت هست دیگر القاء خصوصیت نیست.

س: ...

ج: خب صحبت این است که آن ضربه هم باید تأثیر داشته باشد یا نه؟

س: ...

ج: ضرب باید تأثیر داشته باشد یا نه؟ می‌دانید ده تا سیلی هم به او بزنی فایده‌ای ندارد شارع می‌گوید بزن؟

س: ...

ج: خیلی عجیب است فرمایش شما. داریم تأثیر آن مرتبه را داریم می‌گوییم امر و نهی تأثیر نمی‌کند آیا ضرب و شتم که مرتبه‌ی بعدی است آن مشروط به تأثیر نیست؟ ولی اگر می‌دانی بزنی هم فایده‌ای ندارد شارع می‌گوید بزن؟ حرف سِر این است.

و اما اشکال بعدی:

اشکال بعد، خوب دقت بفرمایید اشکال بعد به حدیث، دو مرتبه من بخوانم حدیث را « قَالَ مَسْعُودَةُ وَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ وَ سُئِلَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ ص إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ مَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ هَذَا أَنْ يَأْمُرَهُ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَقْبَلُ مِنْهُ وَ إِلَّا فَلَا » سؤال این است که این ما معناه مربوط به کجاست؟ یک احتمال این است که ما معناه تتمه‌ی سؤال است یعنی سُئِلَ از این حدیث که ما معناه، سؤال شد که این حدیث چه معنایی دارد. این یک احتمال. احتمال دوم این است که این «ما معناه» مفعول يقول باشد که این جور می‌شود سمعْتُ ابا عبد الله علیه السلام يقول در حالی که آن سؤال از ایشان شد ما معناه، چیزی که معنا و مفاد و نتیجه‌اش این حرفی است که حالا می‌آید. يقول در جواب آن سؤال ما معناه، یعنی من عین حرف را نقل نمی‌کنم عین الفاظ حضرت را، آن‌چه که نتیجه‌ی کلام حضرت است و نتیجه‌ی فرمایش حضرت است دارم نقل می‌کنم برای شما.

س: ...

ج: چیزی که معنا ...

خب این هم احتمال دوم و مؤید احتمال دوم، دو چیز است یکی این که اگر این تتمه‌ی سؤال باشد یعنی سُئِلَ که ما معنای این حدیثی که از پیامبر نقل شده. اگر این باشد، خب ارتباط بین جواب حضرت و این سؤال واضح نیست آن می‌پرسد این کلام پیامبر معنایش چیست؟ حضرت در جواب بفرمایند که هذا علی أن یأمره بعد معرفته، شرایط برایش ذکر می‌کنند، معنای کلام را سؤال کرده، این جواب چه تفسیری است برای کلام پیامبر؟ نگفت که شرایطی دارد یا ندارد که حضرت شرایط را بگویند، ما معناه، این افضل بودن

چه معنایی می‌دهد یا چی مقصود است برود پیش امام جائر چی بگوید؟ راجع به چه چیزی، راجع به اعمال شخصی‌اش بگوید نماز بخوان، روزه بگیر، این‌ها را بگوید؟ یا چون امام جائر هست و جور دارد می‌کند به مردم راجع به آن جور صحبت بکند و با او حرف بزنند به ستم‌هایی که دارد به مردم روا می‌دارد چون امام جائر است از چی سؤال کرد؟ ما معنا، امام علیه السلام می‌فرمایند: علی أن يأمره، شرایط دارند برایش ذکر می‌کنند معنای کلام را که ذکر نکرده پس اگر ما معنا برگردد به این که این تتمه‌ی سؤال باشد که سئل که این کلام ما معنا؟ این خیلی ارتباط جواب با سؤال روشن نیست.

و قرینه‌ی دوم مطلب دوم این است که اصلاً این کلام اجمالی در آن نیست که بگوید ما معنا، خب افضل الجهاد کلمة حق عند امام الجائر، کجای آن ابهام دارد اجمال دارد که بخواهد سؤال از معنای آن بکند، از مفاد آن بخواهد سؤال بکند؟ پس بنابراین، اما اگر آن جور دوم معنا کنیم این ابهام‌ها رفع می‌شود بعد از این که از حضرت سؤال شد پیامبر این جور مطلبی فرمودند حالا آیا این اطلاق دارد همه جا هست همه جا نیست کجا باید بجورند و چگونه باید انجام بشود، راجع به این چیزها سؤال شده حضرت جوابی دادند که خلاصه‌ی آن و نتیجه‌ی جواب فرمایش حضرت این است که دارم می‌گویم، نتیجه‌ی جواب حضرت این مطلبی است که دارم می‌گویم.

س: ...

ج: شما سرچ کنید نمونه‌ها را پیدا کنید.

س: ...

ج: حالا فعلاً اشکال را داریم طرح می‌کنیم، شاید جوابش یکی همین باشد.

خب وقتی «ما معنا» این شد که چیزی که نتیجه‌ی حرف حضرت این است این قهراً می‌شود یک امر استنباطی، یک امر اجتهادی، فلیس لنا حجة، کلام ناقل که نقل کند مطلب امام را برای ما حجت است اما یک چیزی خودش از کلام امام استنباط بکند، اجتهاد بکند، ماحصل فرمایش امام بگوید فرمایش امام خلاص به این برمی‌گشت این را می‌خواست بگوید این اگر گفت ما معنا، معنایش این باشد که آن چیزی که معنا و نتیجه‌اش این بود. شما در کتب امروزی هم می‌بینید یعنی فلان، یعنی این نتیجه‌اش این است یعنی يُنتج، پس اشکال این است که این کلام مردد است، حداقل این است که اگر استظهار کنیم که مفعول یقول هست ما معنا؟ به خاطر آن دو قرینه‌ی گفته شده، که خب پس می‌شود استنباط این شخص، اگر هم مردد شد «ما معنا» بین این که تتمه‌ی سؤال باشد سئل و آن مسئول به این بود که ما معنا، خب اگر این باشد دیگر این اشکال استنباطی از بین می‌رود و چون مردد است بین مایصح الاستدلال و مالا یصح الاستدلال، قهراً از حیث استدلال خارج می‌شود. این شبهه و اشکال. حالا جای این است که آقایان جواب بخواهد بدهند بگذارید اشکال تبیین بشود که اشکال چیه، حالا جواب.

خب آقای علوی فرمودند که اگر می‌خواست «ما معنا» بگوید عین حرف را نمی‌خواست نقل بکند دیگر نباید بگوید قال، ما معنا فلان، «قال» ظاهرش این است که این عین کلام حضرت است مفعول قولش را دارم برای شما بعد از قال می‌گویم که فرمود: قال هذا علی أن يأمره بعد معرفته، هذا یعنی این جهاد و این افضل الجهاد، این است که به این شکل انجام بدهد قال هذا علی أن يأمره.

منتها من الان یک بار هم نگاه کردم اما الان حضور ذهن برابم نیست که حالا آقایی که این صندوق‌ها دست‌شان هست می‌توانند مراجعه بکنند در نقل خصال هم قال هست یا نیست؟ در نقل کافی و تهذیب به حسب جامع الاحادیث شیعه هست (همه قال دارند؟ خیلی خب) پس بنابراین یک جواب این است که ما بگوییم که وجود این قال به ما نشان می‌دهد که نه عین کلام حضرت را دارد ذکر می‌کند برای ما، نه مستنبط خودش را، و ما اجتهد فیه خودش را، ظاهر قال این را فرمود. و قهراً البته آن شبهه‌ای که حالا ما معناه را چه باید بکنیم حالا یک اجمالی داریم حالا فرض کنید آن‌جا را نفهمیم حالا این ما معناه یعنی چی؟ شاید ما معناه بد جور تعبیر کرده، می‌خواستند بپرسند مثلاً شرایطش چی هست؟ کیفیتش چی هست؟ باید تعبیر بهتری را می‌آورد حالا عرب نبوده شاید، مثل عمار سبابلی که چون، عمار سبابلی آدم ثقه‌ای هست ولی روایاتش خیلی از نظر ادبی و بیان مطالب یک مقداری تشویش‌آمیز است و می‌گویند علتش همین بوده که ایشان اهل لسان نبوده و خیلی وقت هم در آن‌جاها نبوده و حالا می‌خواسته به عربی هم بگوید این است که یک خرده کلماتش این‌جوری هست ولی آدم ثقه و درستی است این روایت هم خیلی از این‌ها عجم بودند تازه رفته بودند این‌ها وقتی می‌خواستند حالا تعبیر بکنند از یک مطلبی که از امام شنیده بودند و این‌ها، گاهی ممکن است تعبیرشان رسا نباشد این‌جا حالا گفته که ما معناه از حرف بعد می‌فهمیم که ما معناه یعنی شرایطش چی هست؟ کیفیتش چی هست؟ که حضرت این‌جوری جواب دادند.

س: ...

ج: نه چنین مقدماتی ندارد.

س: ...

ج: این‌ها احتیاج دارد به اقتراض و وام گرفتن، یک چیزهایی از یک جاهایی دیگر بیاوریم به روایت اضافه کنیم. تو روایت اصلاً این‌ها نیست.

س: ...

ج: این نیست چون در هیچ نقلی مسبوق به این سؤالات نیست نه در نقل تهذیب و نه کافی و نه خصال و نه مشکات، در هیچ‌جا این نیست مستقیماً ابتداءً بدون این جور مطالب، سؤال ابتدایی است نه سؤال مسبوق به آن امور.

س: ...

ج: جای دیگر بله ولی چه ربطی به این دارد؟

س: ...

ج: که بله این‌جوری هست و شما هم نمی‌کنی پس ما معنا کلام حضرت؟

س: ...

ج: آن اصلاً ربطی به این ندارد آن راجع به آیه سؤال کرده حرف دیگری سؤال کرده این‌جا راجع به حدیث نبوی سؤال کرده گفته این جمع در روایت است.

این به خدمت شما عرض شود که یک جواب، که پس قال گفته و از قال ما می‌فهمیم که عین مطلب را آمده نقل کرده قال هذا علی أن یأمره، یعنی این جمله‌ی هذا مقول قول امام علیه السلام است ظاهر این مطلب این است و آن ما معناه را باید یک جوری توجیه بکنیم و یا بگوییم ما معناه، جواب دوم: ما معناه را دو جور می‌شود معنا کرد بنابراین که تتمه‌ی سؤال هم باشد یا تتمه‌ی سؤال نباشد مفعول یقول باشد ما معناه یکی این است که معنا و مفاد کلام حضرت الفاطش این نیست ولی معنایش این است و این مجاز است نقل به معنا مجاز است این ما معناه در مقابل نقل به عین الفاظ است. دو این که ما معناه یعنی ما نتیجتاً، اگر ما نتیجتاً باشد استنباط می‌شود و حجت نیست اما اگر ما معناه یعنی فرمایشی فرمود که مفادش این بود ولو الفاطش من الان یادم نیست، مثل گاهی انسان می‌گوید من الان یادم نیست این مسئله را از فلان مرجع سؤال کردم عین عبارتش را یادم نیست ولی حرف‌شان این بود، این نقل به معنا دارد می‌کند این اشکالی ندارد یا رفته آن عربی جواب داد دارد می‌آید فارسی به ما می‌گوید، می‌گوید این جور گفتند ایشان. این نقل به معنا می‌کند.

س: ...

ج: نه، اگر قال را بگیریم ظاهر این است که ما، ما معناه را بنزیم به تتمه‌ی سؤال، یعنی سئل ما معناه، سؤال شد از حضرت که این روایت پیامبر چه چیزی است معنایش.

س: ...

ج: اجمال ندارد، افضل الجهاد ما معناه، این معنایی که حضرت فرمودند که این جوری امر بکند آن معنای کلام حضرت است؟

س: ...

ج: یا شیوه‌ی انجام دادنش است؟ اما معنای کلام حضرت نیست. فلذا عرض کردیم که این جواب با سؤال خیلی هماهنگی ندارد در ظاهر، فلذا این را قرینه می‌خواستیم قرار دهیم که این مقول این مفعول یقول باشد که ما معناه؟ حضرت جوابی دادند که نتیجه‌ی آن این بود.

س: ...

ج: بله

س: ...

ج: نه آن لسان آن‌جا با این‌جا فرق می‌کند این‌جا لسانش با آن‌جا فرق می‌کند هذا، ببینید هذا علی أن یأمره، هذا علی یعنی این افضلیت بر اساس این است که این‌جوری امر بکنیم، هذا علی أن یأمره، یعنی این افضلیت جهاد بر اساس این است که به این شیوه عمل بکند اگر به این شیوه عمل بکند بله این افضل الجهاد است و الا فلا، این هم به خدمت شما، حالا برای این که شما بیشتر در آن دقت بفرمایید ببینید که به ...

س: ...

ج: نه مفاد، معنای این کلام شما؟

س: ...

ج: من نمی‌دانم من یک آیه خواندم گفتم ما معناه یعنی چی؟ یعنی می‌خواهم بدانم مراد خدا در این‌جا چی هست؟ و الا معلوم است افضل را می‌خواهد بپرسد کلمه‌ی افضل، افعّل التفضیل است معنای افضل را که بلد است، جهاد هم معنایش روشن است، امام جائر هم که معنایش روشن است. این علی القاعده لابد می‌خواسته بپرسد که شرایطی دارد خصوصیاتش دارد کیفیتش چطور باید باشد در مقام تعبیر، عرب نبوده خوب نتوانسته از آن مطلب تعبیر رسایی به کار ببرد ما معناه.

س: ...

ج: کیفیتش چجوری هست؟ شرایطی دارد یا ندارد؟ مثلاً این‌جوری می‌گفت دیگر.

س: ...

ج: یعنی کلمه‌ی درست دیگر، کلمه‌ی عدل.

س: ...

ج: کجا شرایط است؟

س: ...

ج: نیست ادامه‌ی آن نیست حدیث دیگری است. بله چون او راجع به این است که امر به معروف بر همگان واجب است یا نه؟ آن یک سؤال بود حالا یک وقتی هم سؤال کردند که این روایتی است از پیغمبر نقل شده این چیه؟ این هم سؤال دیگری است. مسعده است در هر دو جا البته ولی.

س: ...

ج: بله ببینید گاهی لا معنا له، یا معنا دارد یا لا معنا له، یعنی منطبق ندارد آن‌جا که می‌گویید این حرف معنا ندارد این حرف معنا ندارد یعنی منطقی پشت آن نیست پشتوانه‌ی عقلی، استدلالی ندارد ما معناه، یعنی این، این‌جا ما معناه یعنی پشتوانه‌ی عقلی آن چیه؟ استدلالی آن چیه؟ این که معنا ندارد بگوید پیغمبر فرموده، بگویم پشتوانه‌ی عقلی و استدلالی آن چیه؟ پشتوانه‌اش همان است که پیغمبر فرموده دیگر حرف پیغمبر را که نمی‌گویند ما معناه، یعنی چه در این‌جا.

خب این‌جا بالاخره احتمالاتی وجود دارد ولی حالا حاصل جواب این باشد که این ما معناه برای ما اجمال داشته باشد ولی چون قال دارد و بعد دارد می‌گوید این نص است یا اظهر است در این که این ما بعدش مقول قول امام علیه السلام است چون دارد می‌گوید قال، پس یک حرف استنباطی نیست یا محتمل الاستنباطی دیگر نمی‌شود و احتمال قابل توجهی، بنابراین مأخوذ است و بنابراین اشکال را به این نحو می‌توانیم جواب بدهیم.

اشکال دیگر: اشکال دیگری که باز به استدلال به این حدیث شریف هست این است که این روایت اجمال داشت این جمله‌ای که استدلال به آن می‌شود اجمال دارد «و هو مع ذلک یقبل منه» که این و هو مع ذلک یقبل منه، مردد است بن این که ضمیر «هو» ی بارز

و هو برگرده به آن امام جائز، یعنی و هو آن امام جائز، مع ذلک علاوه بر این که آن معرفت را دارد و کافر نیست یقبل منه، اگر این باشد استدلال تمام است ولی محتمل هم هست که و هو مع ذلک یقبل منه، ضمیر برگرده به آمر، و هو این آمر علاوه بر این که معرفت دارد یا امر می‌کند یقبل منه، از او قبول می‌شود آدمی است که از او حرف قبول می‌شود.

س: ...

ج: حالا عرض می‌کنیم.

می‌گوید آقا ما مرددیم بین این دو تا، نه می‌توانیم استظهار بکنیم آن معنا را که یصح الاستدلال به، و نه می‌توانیم این معنا را استظهار بکنیم که لا یصح، پس امر حدیث دائر می‌شود و مردد می‌شود بین یک مفادی که یصح الاستدلال به و یک مفادی که لایصح الاستدلال به، بنابراین بالاجمال یسقط عن صحه الاستدلال، چون مردد است این بیان اشکال.

حالا اگر، ما قبلاً اگر یادتان باشد در مسئله‌ی علم به همین حدیث استدلال می‌شد بعد معرفته، آنجا ابداع احتمال کردیم گفتیم بعد معرفته یعنی بعد معرفت آن امام جائز، یعنی بعد از این که آن امام جائز مسلمان باشد و الا اگر کافر است اصلاً لازم نیست که شما امر و نهیش بکنید مسلمان اگر هست معرفت به این امر دارد. و محتمل هم که بعد معرفته یعنی بعد معرفته خود این آمر که معرفت داشته باشد به احکام، به این چیزی که می‌خواهد امر و نهی بکند چون ما به مردد بودن بلکه شاید گفتیم که کفه‌ی این که به امام جائز برگرده اولی باشد و ارجح باشد استدلال به این حدیث به فقره را برای اثبات اشتراط علم رد کرده است حالا این جا نسبت به این و هو یقبل منه، اگر بخواهیم طبق آن مشی آن جا مشی کنیم باید اجمال رد کنیم اگر نه مثل دیروز که استظهار کردیم که ظاهر و هو یقبل منه به دو قرینه، یکی این که این ضمائر بارز، ظاهر این است که برمی‌گردد به امام جائز، این هم همین است و دو این که این که بخواهیم بگوییم شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر این است که این آمر آدمی باشد که وجاهت اجتماعی دارد که یقبل منه، این برخلاف ارتکاز و برخلاف آن چیزی است که از مسلم است که این وظیفه‌ی همگانی هست نه فقط آدم‌هایی که یک مکانت این‌چنینی دارند که بله این‌ها یقبل منه می‌شود درباره‌ی آن‌ها گفت که این‌ها حرف‌هایشان برّندگی دارد می‌پذیرند از ایشان، ولو حالا در مورد خاص نپذیرند یک مورد خاص، مثل ظنّ نوعی که می‌گویند امارات از باب ظنّ نوعی حجت است یعنی حالا ممکن است در مورد خاص برای شخص خاص ظن هم نیاورد ولی چون نوعاً می‌آورد یقبل منه هم به این است که نوعاً حرفش را قبول می‌کنند حالا ممکن است بعضی‌ها هم قبول نکنند یک جا هم قبول نشود بنابراین اگر مثل دیروز باشد که آن را ما ترجیح می‌دهیم استظهار می‌کنیم و به این شکل جواب می‌دهیم اما اگر کسی آن حرف‌های دیروز را نپذیرد این اشکال به این شکل قابل طرح است و بگوید این روایت قابل استدلال نیست علی‌ایّ حال ...

س: ...

ج: حالا فعلاً این فقره را داریم بحث می‌کنیم.

س: ...

ج: نه چون گفتیم ببینید گفتیم یُقبل منه یعنی همانطور که مخترع این احتمال فرموده، فرموده همین که در معرض باشد همین باشد که معمولاً از او خیلی‌ها می‌پذیرند این کفایت می‌کند دیگر لازم نیست که در مورد تأثیر را احتمال بدهد ولو علم به عدم تأثیر دارد همین که شدی آدمی که یقبل منه دیگر وظیفه‌ات این است که بگویی، ولو حالا در مورد خاص این‌جا احتمال هم می‌دهی که تأثیر نداشته باشد یقین به عدم تأثیر هم داشته باشد.

این هم به خدمت شما عرض شود که اشکال دیگر.

آخرین اشکالی که فعلاً مطرح می‌شود این است که: این است که این شخص در حقیقت معنایش قلیل الفائده شدن مسئله‌ی امر به معروف و نهی از منکر است چون اگر خود تأثیر و خود قبول کردن شرط وجوب باشد قلّ ما یُتفق که انسان احراز کند که واقعاً تأثیر می‌کند فویش این است آدم مطمئن دارد اما صد در صد بداند که حرفش مؤثر است این معمولاً نادر است که اتفاق بیفتد آدم به امید به رجاء می‌رود می‌گوید انشاءالله اثر می‌کند اما می‌دانم اثر می‌کند یک مورد کمی هست بله یک مواردی هم هست طلبه هست انسان با او چیه، می‌شناسد او را، فلان می‌داند به او بگوید تأثیر می‌کند اما این قلیل است معمول موارد انسان علم ندارد آن وقت کیف یجتمع که شارع از آن طرف این اهتمام عجیب و حیرت‌آور روایات، کتاباً و سنناً راجع به امر به معروف داشته باشد و از آن طرف بفرماید: «بها تقام الفرائض» فرائض هم به این امر به معروف و نهی از منکر است که اقامه می‌شود آن وقت بیاید این امر به معروف را مشروط به یک شرطی بکند که معمولاً لا یُتفق احراز شرطش و برائت جاری می‌شود چنین چیزی، پس بنابراین توجه به یک اهتمام شارع من ناحیه، به این همه روایات شدید و غلیظ در باب امر به معروف، نصوص، کتاباً و سنناً، از آن طرف فوایدی که فرموده برای امر به معروف و نهی از منکر مترتب است که اقامه‌ی فرائض است آن شناخت از شارع این باعث می‌شود که این روایت که ظاهر بدوی آن این است که خود قبول، خود تأثیر شرط است این با حکمت جعل سازگار نباشد با آن‌چه که از آن‌ها به دست می‌آید سازگاری نداشته باشد شبیه آن چیزی که بعضی بزرگان و منهم مرحوم امام قدس سره می‌فرمایند مسئله‌ی هی لڑبا، ولو روایاتش معتبر باشد سندش، می‌گویند با آن ادله شداد و غلاط حرمت ربا و مفاصده‌ی که فرموده است ربا دارد با آن سازگار نیست. این حیل‌هایی که در بعضی روایات ذکر شده یک قوطی کبریت بشود کنارش بگذاری آن مفسده‌ها را از بین می‌برد؟ گفتند تناقض در جعل لازم می‌آید آن حرمت می‌گوید به خاطر این امور است از این طرف بیایی یک چیزی کنارش بگذاری بگویی حلال می‌شود که با آن اصلاً سازگار نیست. بیایی امر به معروف و نهی از منکر را اینجور معرفی بکنی و اهتمام به آن بورزی و تحریص و ترغیب بکنی و چه بکنی و چه بکنی، بعد بگویی تقام بها الفرائض و این زیربنای همه‌ی، اقامه‌ی همه فرائض است از آن طرف بیایی یک شرطی برایش بگذاری که قلّ ما یُتفق که بخواهد محقق بشود، این با حکمتی و با فلسفه‌ی جعلی که از آن‌ها استفاده می‌شود سازگاری ندارد.

پس بنابراین شرایط حجیت در این روایت از بین می‌رود، چرا؟ چون خبری که مظنون باشد که این مفادش مطابق با واقع نیست، یا یُطمئن که مطابق با واقع نیست بنابر مسلک کسانی که می‌گویند حجت است خبر واحد، مشروط است به این که ظنّ بخلاف نداشته باشیم و این‌جا در اصل با توجه به آن‌ها ما ظنّ بخلاف چنین شرطی داریم این شرط مظنون است خلافه، که این نمی‌شود با آن سازگاری ندارد. و یا این که بگوییم همان شناختی که ما از شرع داریم آن ادله قرینه می‌شود بر این که و هو یقبل منه یعنی و

هو يقبل منه بحسب الاطمینان أو المظنّة، نه این که خود قبول واقعی را شرط کرده باشد. یعنی یقبل منه بحسب ظنّ شما، احتمال شما، همانی که فتوای مشهور است مشهور فقها فتوا ندادند به این که قبول واقعی شرط است تا نتیجه‌ی آن این بشود که عند الشک برائت جاری کنیم آن احتمال را از کجا آوردند آقایان؟ مظنّه را از کجا آوردند در کدام روایت دارد إذا ظننت، إذا احتملت، ما که توی روایات این‌ها را نداریم. یک روایت هم نداریم إذا ظننت، إذا احتملت، این را از کجا آوردند؟ لابد، اصلاً اینجوری جمع کردند لابد بین این، این روایت که می‌گوید خودش، خود تأثیر، می‌گویند جمع بین آن روایات و این، این می‌شود که، پس مفاد این که می‌گوید و هو یقبل منه، یعنی به حسب گمان خودتان، به حسب احتمال خودتان، اینجوری جمع بکنید. پس بنابراین باز به این روایات اگر این جور هم گفتیم نمی‌توانیم بگوییم استفاده می‌شود از این روایت که خود تأثیر و خود قبول شرط است که نتیجه‌اش این باشد که وقتی احراز نکردیم برائت بخواهیم جاری بکنیم.

خب این هم سخن دیگری راجع به این روایت بود حالا روایت بعد انشاءالله.

و صلی الله علی محمد و آله و محمد.